

و فیروزی بت پرستی و الحاد چیز دیگری نبود. خود خلفا نیز باستثناء تقریباً یکنفر یا بی اعتنا بودند یا ملحد و کافر. یکی از خلفا ولید دوم (۷۴۳-۷۴۴ میلادی) زنهارا بجای خود بنماز جماعت میفرستاد و قرآن را هدف تیر کمان قرار میداد (۱).

اگر بخواهیم بطور وضوح و کلی سخن بگوئیم سیاست بنی امیه چهار طبقه از اتباع را بکلی از بنی امیه دور کرد و نسبت با نخباندان بیگانه ساخت. طبقات چهار گانه مزبور بدین قرار بودند:

چهار طبقه ای که در نتیجه سیاست بنی امیه دوری جستند

۱ - مسلمین متقی و متدینی که اعمال و هنر آور و خلاف دیانت و زندگانی آمیخته با کفر و

الحاد و دنیا پرستی فرمائروایان خود را بانفرت و انزجار تلقی میکردند. تقریباً کلیه اصحاب و انصار و اعقاب آنها جزء همین طبقه بشمار میروند. ابن زبیر در شورش که پیا ساخت بیشتر نیروی خود را از همین عناصر بدست آورد.

۲ - شیعیان علی: خاندان بنی امیه مظلوم جبران ناپذیری نسبت بشیعیان رو داشتند. خطیبات بنی امیه در فاجعه کربلا بمنتهای شدت رسید. در باره آن فاجعه سخن گفته ایم. هسته مرکزی شورش مختار همان کربلاست.

۳ - خوارج یا متشرعینی که طرفدار حکم خدا بودند. این جماعت بکمک افراد ناراضی و قاطعان طریق تا حدود ۷۰۰ میلادی پیوسته بشدت هر چه تمامتر مزاحم حکومت بنی امیه بودند (۲).

۴ - موالی یا مسلمین غیر عرب. رفتار دولت نسبت باین اشخاص رفتاری نبود که با مسلمین عرب نژاد میشد. دولت میان این دو دسته

(۱) رجوع شود به الفخری صفحه ۱۵۹.

(۲) مرگ شیب بن یزید الشیبانی تقریباً بسال ۶۹۹ میلادی بعقیده برونو Brünnow (صفحه ۴۹ کتاب او) پایان سخت ترین مراحل تورد و عصیان خوارج است.

قائل بمساوات نبود - مسلمین غیر عرب را ملل تابعه میدانستند و بدین چشم در آنها نظر میکردند و میگفتند فرمانروایان باید در حق آنها ظلم و تحقیر روا دارند و بنفع خود از وجود آنها استفاده کنند .

باتوجه و متابعت از تحقیقات قابل ستایش ون فلوتن (۱) اکنون در باره طبقه اخیر الذکر سخن خواهیم گفت . این نویسنده دانشمند سقوط

علل سقوط سلسله بنی امیه و پیروزی عباسیان را بیشتر معلول **بنی امیه** سه علت ذیل میداند :

۱ - نفرت و عناد شدید نژاد تابع نسبت بفرمانروایان ظالم بیگانه .

۲ - نهضت شیعه یا مذهب ذریه رسول .

۳ - انتظار ظهور منجی .

رقابت قبائل عرب در شمال و جنوب در درجه دوم قرار داده میشود . این رقابت در اقصی بلاد اشغالی نیز نمایان بود و در اشعار معروف نصر بن سیار بطور مؤید پدیدار مانده است و ما بزودی بآن اشعار اشاره خواهیم کرد . نصر بن سیار درباره رقابت قبائل عرب و اینکه عامل سقوط خلافت اموی همین رقابت بوده است راه مبالغه را پیموده است .

اگر وضع ملل مغلوبه قبل از بنی امیه ، چه اقوامی که اسلام آوردند و چه امی که بدیانت یهود و نصاری و مجوس باقی ماندند ، چنانکه دیدیم کاملاً مایه رشک و حسرت نبود ، قابل تحمل بود (۲) .

در زمان خلافت بنی امیه اغراض نژادی و تجاوزات جهانگیرانه رو بشدت گذاشت و جنگها و غزواتی که لااقل تاحدی اساساً برای نشر اسلام روی میداد بصورتتهاجم و غارتگری (۳) صرف **وضع امم تابعه** درآمد و اگر نگوئیم یگانه هدف مهاجمین غنائم

(۱) Van Vloten

(۲) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن در باره سبطه عرب ، صفحات ۳

Recherches sur la Domination Arabe . ۱۴۹ و ۱۵۰

(۳) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سبطه عرب ، صفحات ۴ تا ۷ .

جنگی بود باید گفت غایت اصلی همین بوده است . لکن غنائم غزوات برای تجمعات روز افزون و اسراف و تبذیر طبقه حاکمه کفایت نمیکرد و مالیات سنگین تری علی الدوام بر ملل تابعه تحمیل میشد تا آنجا که اگر برای آسایش خاطر خود اسلام میآوردند از جهت مادی آسودگی آنها محل تردید بود . اختلاس و دزدی بیت المال از طرف حکام و دست پروردگانشان^(۱) رو بافزایش گذاشت . اغلب این اشخاص بهر وسیله ای متوسل شدند که تا دست در کار بودند نان فراوانی گرد آورند .

کار چپاول بیت المال بجائی کشید که کم کم هر حاکم منصوبی علی الرسم حق داشت از حاکم معزول مبلغی بزور و فشار بعنوان «استخراج» بگیرد و حکام جدید این امتیاز یا حق اخذی از حکام معزول را در ازاء مبالغی که بحکومت مرکزی میپرداختند بدست میآوردند . مقر حکومت مرکزی دمشق بود . وجوهی که حکام ظالم و جبار بدین طریق باجبار پس میدادند گاه بمبالغ بسیار خطیری سر میزد . مثلاً یوسف بن عمر حاکم عراق از سلف خود خالد القسری و دست پروردگان وی هفتاد میایون درهم (تقریباً دو میلیون و هشتصد هزار لیره انگلیسی) گرفت ؛ بار سنگین این همه اخذی بالمال روی دوش روستائیان پریشان حال میافتاد . کشاورز بیچاره هیچگونه وسیله ای برای تظلم نداشت و اگر شکایت میکرد مؤثر واقع نمیشد .

طرز و هن آوری که مالیات^(۲) وصول میشد مایه تشدید این اوضاع و احوال بود . راست است که اعیان و اشراف قدیم ایران و دهقانان موفق شدند مقدار زیادی از قدرت و مکنات خود را در نتیجه قبول کردن اسلام و تفویض مقدرات خود بقاتحین حفظ کنند زیرا فاتحین بخدمات

(۱) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سیزده عرب ، صفحات ۹ تا ۱۱ .

(۲) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که ذکر آن گذشت ، صفحات ۱۱ تا ۱۲ .

آنان نیازمند بودند و از نفوذ محلی و اطلاعات آنها بالضروره نمیتوانستند بگذرند. لکن در مورد طبقات پائین تر چنین نبود زیرا همانقسمی که ون فلوتن بیان میکند «جاه طلبی و تکبر نژادی عرب توأم با حرص و طمع آن قوم مانع غلبه ناپذیری برای بهبود اوضاع آن طبقات بود». موالی در نظر عرب قومی حقیر و آند کی بهتر از بردگان بشمار میرفتند. درباره شورش مختار طبری مورخ میگوید هیچ چیزی کوفیان عرب را آن اندازه خشمگین نکرد که مختار برای موالی سهمی از غنائم قائل شد (چنانکه دیدیم عدۀ زیادی از یاران مختار مسلمین غیر عرب یعنی موالی بودند). کوفیان فریاد بر آوردند که «شما موالی را از ما گرفتید و حال آنکه خداوند موالی را با همه این ولایت بغنیمت بما عطا فرمود. ما آنها را بامید اجر خدا آزاد کردیم لکن شما در این باره بخود زحمتی نمیدهید و سبب میشوید که آنها نیز دریغهای ما سهم شوند (۱)».

در عهد حکومت جبار و خداشناس حجاج بن یوسف حتی کسانی که اسلام میآوردند بحکم اجبار جزیه میدادند و حال آنکه جزیه فقط بغیر مسلم تعلق میگرفت و مسلمین باید معاف میشدند. این امر باعث ناخشنودی آنها گردید و سبب شد که عدۀ زیادی از آنها در غائله عصیان عبدالرحمن بن اشعث باو پیوستند ولی آتش این فتنه با خون خاموش گشت و موالی بقرای خود عقب رانده شدند. روی دست هر يك از موالی اسم دهکده او داغ شده بود (۲)، چنانکه فن کر مر نیز گفته است در اثر عمل حجاج امید موالی و مسلمین جدید باینکه با قوم فاتح و غالب

(۱) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سيطرة عرب صفحه ۱۶.

(۲) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سيطرة عرب صفحات ۱۷ و

برابر شوند. مبدل بیأس گردید و ناخشنودی آنها دوام یافت و قویترین عامل سقوط سلسله بنی امیه همین مسأله بود (۱).

دوزی (۲) گوید: از خاندان بنی امیه یگانه شهزاده‌ای که حقیقه

مؤمن و متقی بود عمر ثانی است (۷۲۰-۷۲۷ میلادی). منافع مادی

در او تأثیری نداشت. ولی بیش از هر چیز بنشر اسلام

دل بستگی نشان میداد. مستخدمین را هم آهنگی با اصول

عمر بن
عبدالعزیز

جدید دشوار میآمد زیرا اصول جدید با آنچه تا آن

تاریخ معمول و مرسوم بود شدیداً تعارض داشت. یکی از مأمورین بخلیقه

توشت: اگر در مصر احوال بدین منوال بماند مسیحیان بدون استثناء

اسلام آورند و کلیه عوائد دولت از دست برود. عمر عبدالعزیز پاسخ

داد: هرگاه همه مسیحیان باسلام هدایت شوند من آنرا قعرا نعمتی عظیم

دائم و بسیار مبارک و فرخنده شمارم زیرا خداوند رسول خود را برسالت

فرستاده برای وصول مالیات. والی خراسان شکایت کرد که بسیاری از

ایرانیان در آن ایالت از ختنه کردن خودداری کنند و اسلام را فقط

بدان منظور قبول کرده اند که از جزیه معاف شوند. عمر عبدالعزیز

در جواب گفت: خداوند محمد مصطفی (ص) را برای آن فرستاد که

خلق خدا را بایمان واقعی رهنمون شود نه اینکه آنها را ختنه کند (۳).

بنابراین در تفسیر و تأویل مقررات شرع زیاد سخت گیر نبود. میدانست

عده کثیری در تغییر مذهب صادق نبودند ولی آنروزی را میدید که

(۱) رجوع شود به تحقیقات فن کرمر درباره تاریخ تمدن اسلام، صفحه ۲۴:

Von Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams

(۲) رجوع شود بکتاب اسلام تألیف دوزی، Dozy, l' Islamisme

ترجمه شوون Chauvin صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱.

(۳) رجوع شود بکتاب ون فوون Van Vloten که در کوش گذشت صفحه

قرزندان و نوادگان همین اشخاص تربیت اسلامی فراگیرند و با عرب در ایمان برابری کنند بلکه پیشی گیرند . »

از فرمانروایان خدائشناس و خودپرست و طماع خاندان امیه عمر عبدالعزیز تنها کسی است که بزور شرافت و نجابت آراسته و منحصر و ممتاز بود . چون در امر ملك داری توجه او بیشتر

درسیرت پادشاهی
عمر ثانی و آثار آن
بدار آخرت معطوف گردید نکس خطیری در عوائد
پدید آمد . روش او بتقلید صرف خلافت هم اسم

شهر او عمر بن خطاب بحدی محافظه کار و حتی ارتجاعی بود که یدشرفت امور دشوار بنظر میرسید . عمر عبدالعزیز برای اینکه عدل و داد و امنیت را برای ملل تابعه برقرار سازد کوشش بسیار کرد و بار دیگر امید فراوان در دل آرزومندان برانگیخت و عکس العملی را که ضد جهانگشائی عرب رو بافزایش بود سریعتر و قوی تر نمود . اگر از نقطه نظر امور دنیوی بخواهیم داوری کنیم عمر ثانی ضربه مهلکی بسروری و سبالاری خاندان امیه و تفوق و برتری قوم خود وارد ساخت . لکن از جهت موازین مذهبی عمل او عملی بود که هر مسلمان مؤمنی باید پیشه خود سازد . عمر عبدالعزیز سب علی را در مساجد ملغی و موقوف کرد و بدین طریق رضا و خشنودی همه مسلمین متقی و پرهیزکار را جلب نمود و تا حدی دل فرقه شیعه را نیز بدست آورد . کثیر از شعرای آن عصر اشعاری (۱) چند در ستایش او سروده است که مطلع آن بدین مضمون است :

ولیت فإلم تشتم علیاً ولم تخف بریاً ولم تتبع مقالة مجرم
وقلت فصدقت الذی قلت بالذی فعلت فاضحی راضیاً کل مسلم

مرگ عمر تقریباً با پایان قرن اول اسلام تصادف کرد . در آن

(۱) الفخری جاب الوارت (Ahlwardt) صفحات ۱۵۴ تا ۱۵۵ .

تاریخ امم تابعه غالباً ناخشنود بودند و عقیده داشتند که انقلابی بزرگ در شرف وقوع است .

دیشوری گوید (۱) : « در این سال (۱۰۱ هجری مطابق ۷۱۹ تا ۷۲۰ میلادی) شیعیان نمایندگانی نزد امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم (۲) فرستادند . امام

پایان

قرن اول هجری

آغاز دعوت عباسی

در سرزمین سوریه در نقطه‌ای که الحمیمه نام داشت زندگی میکرد . نخستین کسانی که از شیعیان پیش امام آمدند میسر القاعدی ابو عکر مهسراج و محمد بن خنیس و حیان دارو ساز بودند . این اشخاص آمدند سوگند وفا داری یاد کنند و گفتند دستت را دراز کن تا قسم یاد کنیم که نسبت بتو وفاداریم و کوشش میکنیم سلطنت را برای تو بدست آوریم تا بلکه خداوند بوسیله تو اجرای عدل را تسریع کند و ظلم را ریشه کن سازد ، زیرا بحقیقت موقع مناسب برای اینکار امروز باشد و این ودیعه‌ایست که دانشمند ترین فرزانتکات شما برای ما گذاشته‌اند . محمد بن علی چنین پاسخ داد : « امروز روز تحقق آمال ماست . یکصد سال تمام از تقویم ما گذشته است ، زیرا علی التحقیق هرگز یکصد سال بر قومی سپری نشود که خداوند حقیقت مدافعین حق را آشکار سازد و سر خطا کاران خودپسند را بخاک نساید . کلام خدا جل اسمه دلیل این معنی است . میفرماید : او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه (۳) » بنابراین بروای مرد و مرده را باحزم و احتیاط پنهان نزد خود بخوان و من دعا میکنم خداوند آرزویت را بر آورد و نهال دعوتت را بارور سازد . قدرتی جز قدرت او نیست . »

(۱) چاپ گیرگاس Quirgass صفحه ۳۳۴ بیعد .

(۲) رجوع شود بجدول صفحه ۳۱۵ این کتاب .

(۳) سوره دوم ، البقره آیه ۲۶۱ .

عباسیان با دعوت معروف خود از عوامل فراوانی که مایهٔ خشنودی مردم بود با سکوت و طمأنینه استفاده کردند و بنیاد اقتدار بنی امیه را مست و ویران ساختند و در ظرف سی سال کاخ آن سلسله را سرفگون کردند. داعیان این دعوت مردانی بودند لایق و فداکار که از هر گونه هیجان بیمورد پرهیز میکردند ولی برای پیشرفت این امر هر آن مادهٔ جانبازی بودند و بالخاصه از غلیان احساسات اهالی ناراضی ایالت خراسان استفاده کردند. دینوری در صفحهٔ ۳۳۵ چنین گوید:

« مردم را دعوت کردند نسبت به محمد بن علی سوگند وفاداری یاد کنند و کوشش کردند خلق را بعزت رفتار ناهنجار و ستمگریهای غم‌انگیز خلفاء مشمئز و منزجر نمایند. بسیاری از مردم خراسان دعوت آنها را اجابت نمودند ولی کارهای آنها

از
دینوری

اندکی دانسته شد و آوازهٔ آن بگوش سعید بن عبدالعزیز بن الحکم بن ابوالعاص والی خراسان (۱) رسید. سعید آنها را خواست و چون نزد او آمدند گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: بازرگانیم. سعید پرسید: دربارهٔ شما چه میگویند؟ پاسخ داد: چگونه باشد؟ سعید گفت: بما خبر داده‌اند که شما بعنوان مبلغین خاندان عباسی آمده‌اید. جواب دادند: ای امیر ما باندازهٔ کافی گرفتار خود و تجارت خود هستیم که باینکار نمیرسیم! امیر اجازه داد بروند و رفتند و چون از مر و خارج شدند در ایالت خراسان و دهستانها با لباس مبدل و در کسوت تجارت سفر کردند و مردم را بامام محمد بن علی دعوت نمودند. تا دو سال چنین کردند و چون بسر زمین سوریه ترد امام محمد بن علی باز آمدند بامام خبر دادند که در خراسان نهالی کاشته‌اند و امیدوارند در موسم خود بارور شود. خداوند پسری بامام عطا فرموده بود و نام او را

(۱) ویرا از آنجهت خزینه نامیده‌اند که رفتار و سیرت زنان داشت. رجوع

شود بکتاب مویر که تعریف آن گذشت صفحات ۳۸۴ تا ۳۸۶.

ابوالعباس گذاشته بودند (۱). امام فرمان داد فرزندش را بیاورند. آنگاه
ولادت با اشاره بفرزند خود رو بدانها کرد و گفت: این مولای
ابوالعباس شماست. آنها نیز دست و پای او را بوسه زدند.

چون ایرانیان مورد تحقیر و ظلم واقع شده بودند مبلغین مزبور
 میتوانند پشتیبانی و تقویت آنها مطمئن و مستظهر باشند، زیرا ایرانیان
 مردمی بودند خردمند و کاردان و گذشته با عظمتی
تقویت ایرانیان
از دعاوی
عباسیان
 داشتند. ولی قومی جنگجو که از هر جهت
 باستثنای شجاعت و حب استقلال از ایرانیان پست تر
 بود آنها را بروز سیاه نشاند و با ملت ایران باهانت
 و استخفاف رفتار کرد.

مختار و سپهسالارش ابراهیم بن الاشر لیاقت و ارزش ایرانیان را
 هم اکنون بشبوت رسانده بودند. چنانکه دیدیم در حقیقت صفوف لشکر
 مختار بیشتر از میان ایرانیان تجهیز شد (۲). فرات
قدر شناسی مختار
و ابن الاشر از
شایستگی ایرانیان
 و عمیر دوتن از صاحب منصبان سپاه شام بودند که
 عبد الملك بجنک مختار فرستاد. چون آن دو
 فرمانده بدیدن ابن الاشر در اردو گاهش رفتند
 اظهار داشتند از زمانی که وارد اردو گاه وی شدند تا آنکه بحضور مختار
 رسیدند حتی يك کلمه عربی نشنیدند. پس چگونه ممکن است چنین سپاهی
 در برابر لشکریان شام تاب مقاومت آورد؟

ابن الاشر پاسخ داد: « بخدا سو کنند! اگر بجز موریرانی
 نمی یافتیم باز هم علی التحقیق با همان موران بجنک شامیان میشتافتیم.
 لکن برای نبرد با شامیان هیچ قومی را قوه فهم و ادراک بیش از ایرانیان

(۱) بعد اسفاح (بمعنی خونریز) خوانده شد و نخستین خلیفه خاندان عباسی
 هم او بود.

(۲) رجوع شود بدینوری صفحات ۳۰۰ تا ۳۰۲ و ۳۰۶ و ۳۱۰ و ۳۱۵.

نباشد و سپاهیانی را که با من مشاهده میکنید فرزندان همان دلاوران و مرزبانان ایران زمین‌اند. « مختار هر که را از نژاد ایرانی بود برتری و سروری داد و هدایا و عطایا بخشید و از تازیان کناره‌گزید و آنها را از خود دور و نوید ساخت. تازیان خشمگین شدند و بزرگان عرب گرد هم آمدند و نزد مختار رفتند و ویرا سرزنش کردند. مختار جواب داد: « خداوند از هیچکس جز خود شما دور می‌باد! من نسبت بشما شرط احترام بجا آوردم و شما اعتنا نکردید. شما اختیارات دادم و شما عواید را از میان بردید. اما این ایرانیان از شما فرمانبردارتر و وفادارترند و در بر آوردن امیال من چالاک‌تر. »

جماعت دیگری که پشتیبانی و حمایت آن برای پیشرفت دعوت عباسیان ضرورت داشت اهل تشیع بودند. در باره حقوق خاندان نبوت قولی است که جلگی شیعیان بر آنند، لکن در اینکه کدامیک از داوطلبان خلافت در آن خاندان ذیحق‌ترند عقائد مختلف بود. بطور کلی پس از شهادت حسین بن علی شیعیان بدو دسته تقسیم شدند یک دسته بطرفداری برادر جوانتر حسین که محمد بن الحنفیه نام داشت برخاستند؛ دسته دیگر هواخواه فرزند حسین شدند که موسوم است بعلی بن حسین معروف بزین العابدین.

دسته اول پس از مرگ محمد بن الحنفیه بفرزندش ابوهاشم بیعت کرد (و بهمین جهت آنها را هاشمیه نامیدند). ابوهاشم چنانکه ون فلوتن^(۱) نیز عقیده دارد نخستین کسی است که تشکیلاتی هاشمیه برای تبلیغات داد و حس تکریم و ستایش و عشق‌ورزی را که شیعیان از آغاز امر نسبت بائمه داشتند تقویت کرد و همچنین

(۱) رجوع شود بکتاب وی در باره تحقیقات راجع بسیطره عرب صفحات

اعتقاد باطنی باینکه کلید کارها بدست او سپرده شده است مورد تشویق
او قرار گرفت . ابوهاشم در سال ۹۸ هجری (مطابق با ۷۱۶-۷۱۷ میلادی)
بدرود حیات گفت (میگویند سلیمان خلیفه اموی ویرا مسموم ساخت) (۱)
و حق خود را بمحمد بن علی رئیس دودمان عباسی واگذار نمود . از
آن تاریخ بیعد هاشمیه و مبلغین آنها بطیب خاطر وسیله پذیرفت
عباسیان شدند .

دسته دوم فرقه شیعه یا فرقه امامیه بآن آسانی بعباسیان ملحق نشد
زیرا شیعیان عقیده داشتند امام باید از احفاد علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا
باشد و امام واقعی آنها در آن زمان علی بن حسین زین-
امامیه
العابدین بود که بسال ۹۹ یا ۱۰۰ هجری (مطابق با ۷۱۸

میلادی) (۲) رحلت نمود . برای جلب مساعدت امامیه عباسیان بنام هاشم
که جد مشترک عباسیان و علویان بود تبلیغ میکردند و همینکه توفیق
یافتند و کار بانجام رسید بر طرفداران علی که نومید و تلخکام شدند معلوم
گشت که خاندان عباسی باید از ثمره زحمات آنها برخوردار شود و
بیت علی بر کنار باشد .

بدین طریق دعوت عباسیان با سکوت و آرامی ولی جدی دوا
یافت . گاهی دعوات آنها را دولت میگرفت و بقتل میرساند کما آنکه
ابو عکرمة و حیان بدین سر نوشت دوچار شدند ولی بجای آنها پنج تن
دیگر فوراً بخراسان اعزام شدند با این دستور که با حزمه و احتیاط قدم
بردارند و تاجویندهای سوگند صحیح یاد نکنند چیزی نزد او فاش نکنند (۳).
در عهد خلافت هشام هنگامیکه خالد در عراق حکومت داشت چندین

(۱) رجوع شود به الیعقوبی (چاپ هوتسما Houtsma) جلد دوم ،
صفحه ۳۵۶ .

(۲) رجوع شود به الیعقوبی (چاپ هوتسما) جلد دوم ، صفحه ۳۶۳ .

(۳) دینوری ، صفحات ۳۳۶ تا ۳۳۸ .

بار بین خوارج و شیعیان نبرد سخت و عجیب در گرفت و پیشوایان نهضت در چندین مورد طعمه آتش شدند و بقتل رسیدند (۱). از طرف دیگر با وجود تذکرات والی خراسان خلیفه اندکی بیخردانه نسبت بمبلغین عباسی در آنجا برفق و مدارا (۲) رفتار کرد.

اعمال و حرکات دعوات عباسی از طرف دوازده نقیب و همچنین مجلسی مرکب از هفتاد تن از شیوخ جزء رهبری میشد (۳). گاهگاه یکی از دعوات سر باز میزد و شور انگیزترین و عجیب ترین عقائد غلات را که از شیعیان افراطی بودند تبلیغ مینمود. الخدش چنین کرد و بسال ۷۳۶ میلادی بقتل رسید. اگر خواننده جوینای اطلاعات بیشتری درباره خدش و راوندیان و خرمیان باشد ویرا بمطالعات استادانه ون فلوتن (صفحات ۴۷ تا ۵۱) و فصل نهم این کتاب هدایت میکنیم.

در حدود ۷۴۳ میلادی محمد بن علی عباسی بدرود حیات گفت. قبل از وفات، فرزند خود ابراهیم را جانشین خود ساخت و بعد از او فرزندان دیگرش را که ابوالعباس و ابوجعفر نام داشتند برگزید. اولی را مروان دوم آخرین خلیفه اموی در حدود سال ۷۴۸-۷۴۷ میلادی بقتل رساند. دو دیگر ماندند و از ثمرات رنجهای طولانی و زحمات مبلغین عباسی بهره مند شدند و خلافت عباسی را تأسیس نمودند. در همان اوان مرد فوق العاده ای وارد میدان گردید. این شخص ابومسلم است که پیش از هر کس بانقراض بنی امیه و فیروزی عباسیان کمک کرد. سرانجام خود وی قربانی رشک و حسد کسانی شد که آن اندازه مرهون همت او بودند.

(۱) کتاب مویر که ذکر جیش گذشت، صفحات ۳۹۱ تا ۳۹۲.

(۲) دینوری، صفحه ۳۳۸.

(۳) کتاب ون فلوتن که ستوده شد، صفحه ۴۷.

در این هنگام همه اوضاع و احوال بر این دلالت داشت که کشمکش نهائی نزدیک است. مروان ثانی که بعزت مقاومت و پایداری در جنگ « الحمار » لقب گرفت سال ۷۴۵ میلادی بتخت نشست و مردم بیاد آوردند که « سال حمار » سال رهایی و نجات است و عین پسر عین (عین (عبدالله بن علی بن عبدالله یعنی ابوالعباس که بعدالسفاح نامیده شد) میم پسر میم پسر میم (مروان بن محمد بن مروان آخرین خلیفه اموی) را خواهد کشت (۱). این قبیل امثال نامیمون در افواه عموم جاری و ساری بود و مردم با حرص و ولع از همدیگر می ربودند و کتب دینی یهود و نصاری و ملاحم و منظومات و نظائر آنرا که از مغیبات خیر میداد اقوام و اُمم تابعه که سالها رنج و سختی کشیده بودند بررسی مینمودند و خیال میکردند بالاخره هنگام نجات آنها فرارسیده است ، و بعد از آنکه لشکر جور و ظلم و معاصی سراسر دنیا را گرفت ظهور موعودی که عالم را بزور عدل و داد بیاراید نتواند یدش از این بتأخیر افتد . تنها خلیفه مروان و درباریان نابینایش با اینکه نواب نصر بن سیار او در شرق بارها اعلام خطر کردند و ابرهای متراکم و علائم طوفانی را که نزدیک شده بودند دیدند. علی الخصوص نصر بن سیار والی خراسان نوشت دو بیست هزار تن سوگند وفاداری نسبت بابو مسلم ید کرده اند . نصر بن سیار نامه خود را با اشعاری بسیار نغز و بسیار معروف ختم کرد که در اینجا نقل میشود (۲) :

(۱) رجوع شود بکتاب ون فتوتن که ستوده شد ، صفحه ۵۷ .

(۲) رجوع شود به الفغری صفحه ۱۷۰ ؛ دینوری صفحه ۳۵۶ ؛ الیعقوبی

جند دوم صفحه ۴۰۸ و همچنین صفحات ۸۷ و ۸۸ نولدکه ،

أرى بين الرماد وميض نار (۱) و يوشك ان يكون لها (۲) ضرام
فان لم يطفها عقلاء قوم يكون و قودها جئت و هام
فان النار بالعودين تذكي (۳) و ان الحرب اولها كلام (۴)
فقلت (۵) من التعجب ليت شعري! أ أيقاظ امة ام نيام ؟ «
اردوهای عرب که در نتیجه اختلافات عشائری میان آنها جدائی
افتاده بود و نسبت بخطر قریب الوقوع بی اعتناء و بیخبر بودند ضمن این
اشعار مورد خطاب او میباشند (۶) :

(۷) ابلغ ربيعة في مرو و اخوتها
ما بالكم تلقحون الحرب بينكم
و تتركون عدواً قد اظلمكم
ليسوا الى عرب منا فتعرفهم
قوم يدينون ديناً ما سمعت به
فمن يكن سائلي عن اهل دينهم
أن يغضبوا قبل أن لا ينفع الغضب
كأن اهل الحجى عن فعلكم غيب
ممن تأشب لادين و لا حسب
و لا صميم الموالى أن هم نسبوا
عن الرسول و لا جاءت به الكتب
فأن دينهم ان تقتل العرب

- (۱) یادداشت مترجم : اليعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ،
صفحة ۷۹ ، جر .
(۲) یادداشت مترجم : اليعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ،
صفحة ۷۹ ، له .
(۳) یادداشت مترجم : اليعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ،
صفحة ۷۹ ، توری .
(۴) یادداشت مترجم : اليعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ،
صفحة ۷۹ ، وان الفعل يقدمه الكلام .
(۵) یادداشت مترجم : اليعقوبی ، چاپ نجف ۱۳۵۸ ، جزء ثالث ،
صفحة ۷۹ ، أقول .

(۶) رجوع شود بکتاب نولد که مذکور در فوق صفحه ۸۸ .

- (۷) یادداشت مترجم : براهنمائی آقای فروزانفر از اخبار الطوال ابو
حنيفة دینوری چاپ مصر ، مطبعة سعادة سنة ۱۳۳۰ هجری قمری ، صفحه ۳۴۳ و
۳۴۴ نقل گردید .

این اعلام خطرها و نطائر آن بیهوده و بی ثمر بود (۱). خراسان در جوش و خروش و التهاب و انقلاب بسر میبرد و ابو مسلم چون سرانجام مطمئن شد همه چیز آماده است در روز نهم ماه ژوئن ۷۴۷ میلادی پرچم سیاه عباسی را در قریه سیفدنچ نزدیک مرو برافراشت (۲) و این آیه قرآن روی پرچم نگاشته شد و در واقع شعار پر معنائی بود: اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدير (۳). با وجود این تا چندی قیام ابو مسلم از حدود منتهی الیه شمال شرقی خراسان و نسا و ابیورد و هرات و مرو رود و اطراف تجاوز نکرد. در جواب نصر بن سیار خلیفه مروان نوشت (۴): «ان الحاضری مالایری الغائب، فاحسم انت هذا الداء الذی قد ظهر عندک: علی التحقیق آنچه را حاضرین می بینند غائبین بینند، بنا بر این دردی را که بروز کرده است درمان کن! « تنها اقدامی که بنظر وی عملی رسید این بود که ابراهیم عباسی را دستگیر سازد و زندان افکند و مسموم کند. در نتیجه در برابرش ابو العباس و ابو جعفر بهمراهی بعضی از خویشاوندان خود از الحمیمه که موطن آنها در شام بود بسوی کوفه فرار کردند و در کوفه پنهان شدند. ابو سلمه و سایر رؤساء شیعه از آنها توجه میگردند.

برافراشتن
پرچم سیاه
بنی عباس

در کتاب الفخری چنین مسطور است: « سپس میان ابو مسلم و نصر بن سیار و سایر امراء خراسان محارباتی روی داد و در این قتالها

(۱) رجوع شود باشعار حزن انگیز و مؤثر حارث بن عبدالله الجعفی وشاهزاده اموی عباس بن ولید که ون فلوتن در صفحات ۶۲ و ۶۳ کتاب خود نقل کرده است. همچنین دینوری صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹ دیده شود.
 (۲) درباره معنی پرچم سیاه و جامعه سیاه عباسیان (که المسوده نامیده میشدند) رجوع شود به ون فلوتن صفحات ۶۳ تا ۶۵ و مراجعی که در آنجا ذکر شده است.
 (۳) یادداشت مترجم: سوره حج، ۲۲، آیه ۴۰ (جواب بصیر المبتک).
 (۴) رجوع شود به الفخری صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۱.

سیه جامگان فاتح شدند. سیاهیان ابو مسلم را از آنر و سیه جامه مینامیدند که برای خاندان عباسی لباس سیاه رنگ انتخاب کرده بودند. اکنون نیروی خداوند بزرگ را بنگر که چگونه بهر چه اراده کند اسباب آنرا فراهم سازد: فانظر الی قدرة الله تعالی و أنه اذا اراد أمراً هیأ أسبابه، و چون او بخواهد احدی از فرمائش سرپیچی نتواند کرد.

« بنا بر این چون فرمان خدا بر انتقال سلطنت بخاندان عباسی صادر گشت خداوند جمیع وسائل و اسباب کار را آماده ساخت زیرا امام ابراهیم ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در شام یا حجاز بنماز نشسته و بعبادت خدا و مصالح خانواده خود پرداخته و از اقتدارات دنیوی بر کنار بود ولی اهالی خراسان برای او پیکار میکردند و از بذل مال و ایثار جان دریغ نداشتند و حال آنکه اکثر مردم او را نمیشناختند و نه اسم و نه شخص او را تمیز میدادند.

« پس بنگرید چسان امام ابراهیم در حال انقطاع و اعتزال از دنیا در خانه خود در شام یا حجاز نشسته بود و سپاهی عظیم در خراسان برای او جانفشانی میکرد (۱). نه مالی در آنرا صرف کرد و نه اسب و سلاحی بکسی داد. برعکس مردم مال خود را میبخشیدند و همه ساله برای او خراج میآوردند.

« چون خداوند بزرگ خواسته بود مروان خوار و ذلیل شود و ملک بنی امیه منقرض گردد با اینکه مروان را خلق بخلافت میشناختند و جنود بسیار و مال و منال فراوان و سلاح جنگ و ضیاع و عقار بکمال داشت با وجود این همه او را تنها گذاشتند و هر کدام بسوئی رفتند. کارش سستی گرفت و قدرتش رو بضعف نهاد و بنیاد ملک او بلرزه افتاد و سرانجام در هم شکست و بقتل رسید (فتعالی الله). »

(۱) یادداشت مترجم: این جمله را مؤلف انداخته است. از الفخری چاپ مصر، صفحه ۱۲۴ ترجمه شد.

ون فلوتن گوید: «ابومسلم شخصی بود عبوس سرسخت و سنگدل؛ لذات دنیوی نزد او هیچ بود» (۱). شور و حرارت سیه جامگان و علاقه آنها بابومسلم حدی نداشت. باندازه‌ای گردن بفرمان او مینهادند که نه فدیہ میپذیرفتند و نه دشمنی را که پای آنها میافتاد بی امر رؤساء خود میکشتمند. از طرف دیگر عرب بکلی فاقد حرارت و حس وطن دوستی و حقشناسی بود. «هر کسی در پی منافع شخصی و یا منافع قبیله خود میرفت. چیزی که بخاطر هیچکس خطور نمیکرد این بود که خود را فدای بنی امیه سازد. اگر گفته یعقوبی را قبول کنیم احساسات شیعه کاملاً بر یمنیهای مرو غلبه کرده بود. «معذک ابومسلم با حزم و احتیاط و تأمل و تفکر قدم برمیداشت. هفت ماه سپاهیان خود را در حوالی مرو نگاهداشت بی اینکه بمنظور پیشروی جدأ کوشش کند، ولی همینکه بحمايت و پشتیبانی اعراب یمن مستظهر و مطمئن گردید پایتخت خراسان را گرفت و اشغال کرد، و در حقیقت قیام ابومسلم در آن هنگام توسعه و تعمیم یافت (۲):

«از هر سو گروه گروه بابومسلم پیوستند. از هرات، از بوشنج از مرورود، طالقان، مرو، نیشابور، سرخس، بلخ، صغانیان (چغانیان) طخارستان، شکور ختل، کش، نسف (نخشب) (۳)، از هر سو بیاری او میآمدند. همه سیاهپوش بودند و چماقی نیمه سیاه بدست داشتند که میگفتند کافر کوپ است (۴). پیاده و سواره بعضی اسب سوار، برخی

(۱) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحه ۶۵ تا ۶۸.

(۲) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحه ۶۷ و دینوری صفحه ۳۶۰.

(۳) رجوع کنید به کتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحه ۶۷ و دینوری صفحه ۳۶۰.

(۴) دینوری «کافر کوپات» ضبط کرده است. صحیح این لفظ کافر بکسر ثالث است، لکن در ایران بفتح خوانند و حتی در اشعار قدیم نیز در قافیه «بر» و «سر» و غیره آورده‌اند.

دیگر خسوار وارد میشدند . بدراز گوشهای خود بانگ میزدند و مروان خطاب میکردند زیرا مروان ثانی الحمار لقب داشت . عده آنها در حدود یکصد هزار تن بود .

از آن تاریخ بیعد تا زمانی که ابوالعباس عبدالله السفاح (همچنین ملقب بالمهدی) نخستین خلیفه خاندان عباسی سلطنت خود را در روز سی ام اکتوبر سال ۷۴۹ میلادی آغاز نمود و خطبه‌ای را که در این موارد مرسوم است ایراد کرد ابو مسلم و سایر پیشوایان عباسی پیوسته در حال پیشروی و فتح و فیروزی بودند . « تنها شخص وفاداری که در آن دوران خیانت و خودپرستی وجود داشت نصر بن سیار بود » .

نصر بن سیار در حال فرار بتاریخ نوامبر ۷۴۸ میلادی در شهر ساوه بدرود حیات گفت . کوفه را قحطیه در ماه اوت ۷۴۹ میلادی تصرف نمود . در همان ماه مروان پسر عبدالله بدست ابو عون در زاب صغری بکلی شکست خورد (۱) . خود مروان نیز بطور قطعی و نهائی در رودخانه زاب بتاریخ ۲۵ ژانویه ۷۵۰ میلادی دوچار شکست شد . سه ماه بعد دمشق پایتخت بنی امیه بتصرف دشمن درآمد و مروان آخرین خلیفه اموی که در مصر متواری بود سرانجام دستگیر شد روز پنجم ماه اوت همان سال بقتل رسید و سر او را برای ابوالعباس فرستادند . سال بعد (۷۵۱ میلادی) در فلسطین و بصره و حتی در مکه معظمه و مدینه طیبه اعضاء خاندان بنی امیه قتل عام شدند و در اغلب موارد طوری برخلاف شرط انسانیت ظلم کردند و خیانت را بجائی رساندند که مایه نفرت و اشمئزاز است . شخصی بنام عبدالله الرحمن نواده هشام بعد از آنکه چندین بار بزرگوار را بسیار از خطر مرگ فرار کرد بالاخره با سپانی رفت . عرب قدومش را عزیز شمرد و در آنجا متوطن شد و سلسله امویه قرطبه را تأسیس کرد

(۱) یادداشت مترجم : آقای تقی زاده می نویسد : « مروان پسر عبدالله

بدست ابو عون شکست خورد بلکه عبدالله پسر مروان بدست ابو عون شکست خورد . »

و این سلسله تقریباً سه قرن دوام داشت (۱۰۳۱-۷۵۶ میلادی). درباره بی احترامی و نبش قبور خلفای بنی امیه در دمشق عباسیان را نکوهش کرده اند (۱).

یکی از سران سپاه انگلستان نیز اخیراً این عمل را مرتکب شده است و اگر نگوئیم اکثریت هموطنان وی او را ستوده اند باید بگوئیم او را بخشوده اند. لذا برای ما شایسته نیست عمل عباسیان را پربشدت تقیح کنیم.

بهر صورت حتی هنگامیکه عباسیان پس از عبور از دریا های خون سرانجام خلافت را گرفتند و یگانه فرمانروای بلا معارض امپراطوری رفع شبهه و آوهم از شرقی اسلامی شدند نتوانستند بساط عدل و داد را بسیاری از طرفداران در سراسر عالم بگسترانند و از آن مرحله بسیار انقلاب دور بودند. شاعری در این مقوله گفته است (۲):

فلیت جور بنی مروان عادلنا ولیت عدل بنی العباس فی النار
بسیاری از کسانی که باجدیت هر چه بیشتر برای انقلاب کار کرده بودند همینکه انقلاب واقع شد بکلی مأیوس شدند (۳). مخصوصاً روح نو میدی بیشتر بر شیعیان مستولی شده بود زیرا عباسیان بنام بنی هاشم دعوت میکردند و شیعیان بتصور اینکه مراد خاندان علی است اغفال شدند. موقعی حقیقت بر آنها کشف شد که کار گذشته و دیر شده بود.
تازه متوجه شدند که ذریه رسول در میان بنی اعمام هاشمی خود یعنی در خاندان بنی عباس دشمنانی دارند که حتی در میان بنی امیه هم بیرحم تر از آنها دشمنانی نداشته اند.

(۱) رجوع شود بکتاب مویر که ذکر خبر آن گذشت، صفحات ۴۳۵ و ۴۳۶.

(۲) آغانی جلد ۱۶، صفحه ۸۴ (کتاب ون فنوتین که تعریف آن گذشت، صفحه ۶۹ نقل از آغانی).

(۳) کتاب ون فنوتین که تعریف آن گذشت، صفحه ۶۹.

عباسیان حتی از سر عمال منتخب خودشان که برای آلت فعل شدن
 بر گزیده بودند نگذشتند. ابو سلمه را در سال ۷۵۰ - ۷۴۹ میلادی
 غدارانه بقتل رساندند. خود ابو مسلم هم با اینکه فتح
قتل ابو سلمه
و ابو مسلم
 و فیروزی عباسیان بیشتر معلول همت خستگی ناپذیر و
 نبوغ نادر المثال و فعالیت شدید وی بود چهار یا پنج سال
 بعد (۷۵۵ میلادی) (۱) بهمان سر نوشت گرفتار شد. حقیقت امر آنست
 که با تمام لیاقت و شایستگی کم نظیر ابو مسلم دل ما زیاد برای او نمیسوزد
 زیرا باقرار خودش (۲) عده کسانی را که با امر وی بعمد و خونسردی (۳)
 کشتند بالغ به یکصد هزار تن میشد و این عده غیر از کشتگان جنگ است،
 و حال آنکه دیگران عده (۴) مقتولین را بششصد هزار تن رسانده اند.
 معذک میان پیروان خود حس فداکاری کم نظیری برانگیخت که حتی
 اتباع غیر مسلم نیز از آن فداکاری بی نصیب نبودند. مورخ گوید (۵):
 « در عصر وی دهقانها (ملاکین ایران) کیش مجوس را رها
 کردند و باسلام گرویدند. « در باره خرمیان که از شیعیان یا فراتر
 نهادند و سایر کسانی که خیالباف و معتقد بجمع و
نفوذ عظیم
ابو مسلم
 توفیق عقائد مختلف و متضاد بودند و نفلوتن گوید (۶)
 « بسیاری از آنها اورا یگانه امام بحق میدانستند. حتی

(۱) کلیه ائمه فرقه دوازده امامی شیعه در زمان عباسیان بعبیده پیروان آن
 مذهب بامر خلفاء بقتل رسیدند (عموماً محرمانه مسموم شدند) باستثناء امام دوازدهم
 که معجز آسا در شهر اسرار آمیز جابلقا تا زمانها ماحفوظ مانده و در فتنه آخر الزمان
 از آنجا ظهور خواهد فرمود.

(۲) الیعقوبی، جلد دوم صفحه ۴۳۹.

(۳) یادداشت مترجم: رجوع کنید به یاورقی صفحه ۳۳۷ در باره
 «قتل صبر» و تذکر آیت الله خلیل کمره ای.

(۴) کتاب مویر که به نیکی یاد شد در پائین صفحه ۴۴۶.

(۵) ابن ابی طاهر - ون فنوتن در صفحه ۶۷ و در یاورقی چهارم در هاش
 آن صفحه کتاب خود که به نیکی یاد شد از ابن ابی طاهر نقل میکند.

(۶) کتاب مذکور در فوق صفحه ۶۸.

شایدویرا یکی از اخلاف زردشت یا اشدربمی (۱) (اوشیدر = هوشیدر بامی) و یا اشدر مه (۲) (هوشیدر ماه) میشناختند و اشدر مه (هوشیدر ماه) همان موعودی است که مجوس ظهور او را انتظار دارند کما اینکه مسلمین نیز در انتظار ظهور مهدی میباشند. فرقه های مزبور معتقد بمرگ ابومسلم نبودند و انتظار رجعت او را میکشیدند و معتقد بودند در بازگشت خود سراسر زمین را بزبور عدل خواهد آراست. دیگران معتقد بودند که امامت بدخترش فاطمه رسیده است. ترکی اسحق نام (۳) پس از مرگ ابومسلم فراراً بماوراءالنهر رفت و مدعی شد که از دعای و مبلغین ابومسلم است و مولای او در شهری پنهان است. بعد دعوی نبوت کرد و گفت از جانب زردشت برسالت مبعوث است و زردشت هم زنده است.

درباره خرمیان یا خرم دینیّه که ظاهراً دارای اصول عقائدی نظیر مزدک بودند (رجوع شود بصفحات ۲۴۹ تا ۲۵۵) تا یک قرن دیگر نیز سخنی از آنها در میان است و شورشهایی که خرم دینیان کم و بیش بصورت جدی از طرف متشیبان کاتب از قبیل سباز مجوس (۷۵۴ تا ۷۵۵ میلادی) و استاذسیس (۷۶۶ تا ۸۶۸ میلادی) و یوسف البرم والمقتّع پیامبر نقابدار خراسان (۷۷۷ تا ۷۸۰ میلادی) و علی مزدک (۸۳۳ میلادی) و بابک (۸۱۶ تا ۸۳۸ میلادی) روی داد در اغلب موارد با خاطره ابومسلم مرتبط است.

انقلابی که عباسیان را بسریر سلطنت رساند اگر منشأ اثر دیگری نبود لا اقل وضع ایرانیان را بکلی تغییر داد. یعنی قومی که تابع و خراجگزار و مورد نفرت و اهانت بود علی الفور بر اثر این انقلاب

(۱) Oshêderbami (۲) Oshêderma

(۳) چنانکه در الفهرست (صفحه ۳۴۵) توضیح داده شده است این شخص را

از آرزو ترك خوانده اند که در بلاد ترك بدعوت پرداخت.

از حضيض قلت باوج عزت رسيد و در رأس عالی ترين و متنفذ ترين مشاغل و مقامات فرماندهی قرار گرفت . به نیروی شمشیر ایرانیان بود که خاندان عباسی از هیدان کلزار مظفر و منصور بیرون آمد و بی سبب نیست که ابوریحان بیرونی عباسیان را خراسانی مینامد و آن سلسله را سلسله خلفای شرقی میخواند (۱) . بحقیقت میتوان گفت انتقام قادیسیه و نهادند در کنار رود زاب گرفته شد . سقوط بنی امیه پایان عصری است که عصر عرب خالص (۲) میتوان دانست .

(۱) الا نارا الباقیه ترجمه زاخو Sachau صفحه ۱۹۷ .

(۲) رجوع شود به اشعار قابل توجهی که فن کرمر در کتاب تحقیقات خود در

تاریخ تمدن اسلام آورده است :

Von Kremer, Cult. Str. auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873 .

متن اشعار در صفحات ۶۹ تا ۷۰ و ترجمه در صفحات ۳۱ تا ۳۲ نقل گردیده است . شاعر عرب از نخوت و تکبر موالی ایرانی و نبطی که روزی خاضع و حقیر بوده اند سخت مینالد .

باب سوم

اوائیل دورہ خلافت عباسی

یا

عصر طلائع اسلام

فصل هفتم

خصائص کلی عصر طلائی اسلام (۷۴۹ تا ۸۴۷ میلادی)

از جلوس السجاح تا مرگ الوائق

خصائص کلی سلسله عباسیان و ماهیت قوایی که با استقرار آن سلسله و سرنگون شدن بنی امیه کمک نمود تا اندازه‌ای در فصل پیش مورد بحث قرار گرفته است. سر ویلیام مویر (۱) در مقدمه **ماهه الامتیاز** مختصری که بر شرح حال این خاندان شهر نوشته است **عمومی دوره** (رجوع شود بکتاب وی صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۲) از سه **عباسیان** جهت خاص اختلاف این دوره را با دوره قبل بطور مؤکد نشان میدهد.

اول اینکه قلمرو خلافت دیگر با قلمرو اسلام یکی نبود (زیرا اسپانی هرگز سلطنت بنی عباس را نپذیرفت و افریقا نیز در وفاداری نسبت بخلافت محکم و ثابت قدم نبود).

دوم اینکه همت جنگی تازیان پستی گرفت و حرارت مذهبی آنها نیز فرونشست و در تاریخ اسلام نقش اول را آنها دیگر بازی نکردند. سوم اینکه نفوذ ایرانیها و بعد تر کها در دستگاه حکومت که مقر آن از سوریه بعراق انتقال یافته بود باوج کمان رسید.

سر ویلیام مویر (در صفحه ۴۳۲ کتاب خود) چنین گوید: «همینکه نفوذ ایرانیات رو بفرزونی نهاد خشونت زندگانی عرب کاهش یافت و عصر فرهنگ و گذشت و بحث و فحص علمی آغاز شد. داستانها و روایاتی که سیند بسینه نقل میکردند جزء داستانهای تاریخی ضبط گردید و تمایز بتحقیق و تبیین

نظر
سر ویلیام مویر